

هو العليم

جایگاه و ارزش مطالب و مجالس اولیای الهی

با تأکید بر مکتب علامه طهرانی

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۴

- مجلس اول

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ
 الدِّينِ

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرضه

می‌دارند:

وَأَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَالْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحَنُّنٍ رَأْفَتِكَ. إِلَهِي رَبِّبْتَنِي
 فِي نِعْمِكَ وَ إِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِي كَبِيرًا، فَيَا مَنْ رَبَّنِي فِي الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ
 وَ تَفَضَّلْتَهُ وَ نِعْمَهُ وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ.^۱

بار پروردگارا! تو با هیبه و عطایای خودت، بر اهل مملکت خودت منت گذاردی و
 منت هدیه و عطیه را به خودت اختصاص دادی و نسبت به یک شخص دائماً این
 اظهار رأفت و محبت را پی‌درپی داشتی

این طور نبود یک روز نعمت بدهی و رأفت کنی

و روز دیگر یادت برود و فراموش کنی، از لیست

بیندازی و حذف کنی. این چند (دوسه) خط، در یک

زمینه مطلب دارند. «**تَحَنُّنٌ رَأْفَتٌ**» یعنی اظهار

محبت و علاقه و رحمت نسبت به یک شخص.

تفاوت خالق و مخلوق در اظهار محبت

دیده شده است که افراد آن ارتباطی را که با

^۱ مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۳، فقره‌ای از دعای ابو حمزه ثمالی.

اشخاص دارند، براساس نحوه معاشرت و ارتکازشان با آن افراد دور می‌زند؛ اگر ارتباط زیاد باشد بیشتر در ذهن هستند، اگر ارتباط کم باشد کمتر هستند. گفت: «از دل برود هر آنچه از دیده برفت.»^۱ هرچه آن آثار ظاهری و ظواهر در انسان قوی‌تر باشد، میزان حضور اشخاص در ذهن انسان بیشتر است.

این بر اساس همین مسائل ظاهری است؛ اما در مورد پروردگار این‌طور نیست: **«و العائدُ عَلَيْهِم بِتَحَنُّنٍ رَافَتِكُ؛** پیوسته تو به واسطه التفات و رافتی که به مردم داری دائماً این رافت در حال استمرار و تداوم است.»

محبت و رحمت الهی منشأ تمام قضایا

خیال می‌کنم راجع به این مسئله در سال‌های گذشته صحبت شد که ما نمی‌دانیم وضعیت و حالاتی که برای ما پیش می‌آید، از کجا نشئت می‌گیرد؟! ما خیال می‌کنیم مسائلی که برای ما پیش می‌آید، همه دفعی و صدف‌های است. صدفه [یعنی]

^۱ ضرب‌المثل.

همین طور یک اتّفاقی می‌افتد؛ یک مریضی می‌آید و بعد خوبی می‌آید، یک فشار می‌آید و بعد یک گشایش می‌آید، یک ضیق می‌آید و بعد یک فرح و انبساط می‌آید.

زندگی و اوضاع را به همین کیفیت می‌گذرانیم. خیال می‌کنیم در نظر و فکر ما یک جریانِ عادی همین‌طور می‌آید و می‌رود؛ اما اگر چشمان باز بشود خواهیم دید که تمام علل و اسباب عالم وجود، دست به دست هم داده‌اند تا لحظه‌لحظه زندگی ما را نقطه‌چینی کنند.

الآن ما آمده‌ایم در اینجا نشسته‌ایم. الحمدلله به قرائت قرآن و استماع دعای افتتاح هم موفق شده‌ایم و بعد هم مطالبی در حول و حوش دعای ابی‌حمزه حضرت سجاد با رفقا صحبت می‌کنیم. محفلی است رفیقانه، دوستانه و شب‌های ماه رمضان طبعاً خداوند توفیق داده است در این وضعیّت حضور داشته باشیم.

می‌دانید این توفیقی که به دست آمده است و الآن ما در اینجا هستیم، آیا این مسئله سرخود بوده است؟! همین‌طوری، به همین کیفیت؟! [پیش خود

می‌گوییم:] حالا [که بی‌کار] نشسته‌ایم و بالأخره قرار است دو ساعت از شب را بگذرانیم، چه در خانه بگذرانیم، چه برویم خانه آقا (مجلس سخنرانی) بگذرانیم! حالا که قرار است وقتی تلف بشود، آنجا برویم و ببینیم چه گفته می‌شود. یا اینکه نه! آن علل و اسباب الهی و رأفتی که پروردگار نسبت به انسان دارد، قضایا و مطالب را به نحوی ردیف می‌کند که مسئله به اینجا منتهی بشود و قضایا در اینجا قرار بگیرد. الآن شما نگاه کنید! از میان این همه مردم [خداوند به ما توفیق شرکت در چنین جلساتی را عنایت فرموده است.]

دیدگاه‌های متفاوت در باره مجالس و

مطالب اولیاء

یک دفعه مرحوم قاضی -رضوان الله علیه- در کنار دوستانشان در جلسه‌ای بودند و رو کردند به افراد و فرمودند:

«من الآن دور کره زمین بپیر کردم، هیچ جلسه‌ای را مثل این جلسه پیدا نکردم.»

اولیاء خدا گاهی از این مطالب هم می‌گویند؛

حالا ضرورت اقتضاء می‌کند یا صلاح بر این

می‌بینند، مطالبی مطرح می‌کنند. مطلبی را که ایشان

فرمودند، صحیح بوده است یا خدای ناکرده باطل بوده است؟! حدّ اقل به اعتقاد ما قطعاً باطل نبوده است. حالا اینکه بعضی‌ها باطل می‌دانند، با آنها کاری نداریم.

در زمان مرحوم آقا (علامه طهرانی) هم افراد مختلفی بودند که مطالب ایشان را استهزاء می‌کردند؛ بعضی‌ها که از خود ارحام ما هم بودند، مسائل ایشان را دُگان تلقی می‌کردند و تعبیر از دُگان‌داری می‌آوردند، بعضی‌ها مسائل ایشان را یک نحوه مریدبازی می‌دانستند و می‌گفتند: مریدبازی اقسامی دارد؛ یک قسم آن هم همین بساطِ آمدن و نشستن، ذکر گفتن و حافظ خواندن و عصر جمعه دعای سمات خواندن و مجالس این‌طوری. این هم یک‌طور مریدبازی است و فرق نمی‌کند. محراب و منبر و ارتباطات و اینها یک قسم است، این هم یک قسم دیگر است! در نتیجه هر کس با هر وسیله و مستمسکی که در دست دارد، جلو می‌آید؛ او آن‌طور می‌آید و این شخص، این‌طور می‌آید.

عکس‌العمل بزرگان در برابر تهمت‌های

ناروا

[در پاسخ به این افراد باید گفت:]

ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست *** عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری^۱

مرحوم آقا عنقایی بود که دست این مگسان نه تنها به پرواز و آشیانه او نمی‌رسید، بلکه در مخیلهٔ آنها هم چنین مسائلی خطور نمی‌کرد تا بخواهند [فکر کنند که] آیا قدرت، همت و اراده‌اش را داشته باشند! یک روز من به مرحوم آقا گفتم: آقا! فلان شخص عالم، به شما نامه‌ای داده است و خیلی مطالب جفنگیاتی در آن نوشته است. -من آن نامه را مطالعه کرده بودم- مرحوم آقا فرمودند:

هر کس به تکلیف خودش می‌پردازد. او وظیفه‌اش این است که آن کار را بکند، ما هم وظیفه‌مان این است که این کار را انجام بدهیم. (و بعد این شعر را خواندند):
بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته *** هر کس به قدر همت خود، لانه ساخته

مگر در زمان مرحوم قاضی افرادی مسخره نمی‌کردند؟! مگر انتقاد نمی‌کردند؟ عرصهٔ رویارویی و مقابله با ایشان را نداشتند، پنهانی در مجالس با هم پیچ‌پیچ می‌کردند؛ اگر راست می‌گویید، حرفی را که می‌زنید، جلوی او بزنید! شخصیت مرحوم قاضی در آن زمان به نحوی بود که وارد هر مجلسی می‌شد،

^۱ دیوان حافظ؛ غزل ۴۴۹.

دیگر صدایی از تمام افراد آن مجالس
بر نمی‌خواست.

آقای حداد می‌فرمودند:

ایشان (مرحوم قاضی) در نجف وقتی وارد مجلس فاتحه‌ای می‌شد [که] علماء،
بزرگان، فضلاء و مراجع [حضور داشتند]، مثل اینکه روی سر همه آنها یک پرند
نشسته است که جرئت سرتکان دادن را نداشتند.

آن وقت همین‌ها وقتی [بیرون مجلس] می‌رفتند،

شروع می‌کردند با همدیگر پیچ پیچ حرف زدن.

این [پشت سر حرف زدن] خیلی نامردی و

بی‌انصافی است. اگر حرف دارید، جلوی او بنزید:

«آقا راه شما غلط است، آقا مسیر شما باطل است، آقا

راه شما خلاف است.» چرا پشت سر او می‌گویید:

«اینها درویش و صوفی هستند، اینها ضد خدا و

ولایت و امام هستند، اینها مجالس روضه ندارند،

اینها اهل ولایت نیستند، اینها فقط قرآن می‌خوانند.»

مرحوم آقا می‌فرمودند:

از تهمت‌هایی که به مرحوم آقای حداد

می‌زدند این بود که «ایشان اهل ولایت

نیستند». درحالی‌که ذکر دائم مرحوم آقای

حداد «یا صاحب‌الزمان» بود.^۱

یعنی بعضی‌ها می‌گویند: «**لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا**

بِاللَّهِ» یا مثلاً «یا الله»؛ مرحوم آقای حداد در موقع

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳ و ۵۴۲؛ عنوان
بصری، ج ۲، ص ۲۸۵.

بلند شدن یا وقتی که می‌نشستند «یا صاحب‌الزمان»
وردِ زبان‌شان بود. آن وقت می‌گفتند: این آدم اهل
ولایت نیست! چه کسانی می‌گفتند؟ نه مردم عوام،
[بلکه] بعضی از اهل علم؛ اهل علمی که مانند
خفّاش نمی‌تواند، نور خورشید را ببیند و خود را از
رسیدن و دست‌یافتن به آن مبدأ، ناتوان می‌بیند،
آن وقت او را می‌خواهد پایین بیاورد!

خب مسکین! چرا خودت را در این وادی و
مسیر و این عالم بهاء و بهجت و سُور قرار ندادی
تا اولاً از این تخیلات و گرفتاری‌ها و اوهام خلاص
بشوی؟! آخر چه کسی می‌آید [این را برای] خود
بخرد که عمری را با توهمات و تخیلات بگذراند!؟

زندگی کردن در وهم و خیال، علت تباهی

عمر

چند روز پیش در مشهد با شخصی از دوستان
برخورد کردم، می‌گفت:

«فلان شخص (یکی از اقربای او) به او گفته است: "بعد از هشت سال فهمیدیم
مطالبی که راجع به این قضایا هست دروغ بوده است."»

توجه کنید! هشت سال در خیال، نه سال در
وهم! واقعاً، جداً یک آدم عاقل این کار را انجام
می‌دهد؟! اصلاً فرض کنید کسی سالک نباشد. کسی

بیاید هشت سال، نه سال، ده سال، بیست سال [در خیال و وهم بماند]، اتفاق افتاده است ها! اگر ما به افراد دنیا نگاه کنیم، می بینیم همین هستند؛ شخصی پنج سال، شخصی ده سال، شخصی پانزده سال می گذرد [و بعد] متنبّه می شود و شخصی تا آخر عمر مانند کرم ها و انگل ها در این منجلاب دائماً می لولد؛ اصلاً زندگی انگل در منجلاب است دیگر! [اگر] بیرون بیاید می میرد؛ حتماً باید در این وضعیّت رشد کند. آخر، آدم سالک و شیعه و مسلمان نباشد، عقل که دارد یا آن را هم ندارد؟! اینها که ندارند! آخر یک آدم عاقل، زندگی خودش را به حرف و نقل بگذرانند! این چه کرد، آنچه کرد؛ یک چیز به دست بیاورد، یک مسئله اینجا به دست بیاورد، یک مطلب اینجا بگیرد، یک قضیه اینجا بگیرد، دائماً برود آنجا، دائماً بیاید اینجا. یعنی همین؟! آخر این هم [زندگی شد؟! واقعاً!]

راه عرفان راه عقل

اینکه من بارها گفته ام و مرحوم آقای حداد می گفتند: «راه عرفان راه عقل است.» معنایش همین است. یعنی شما مسلمان و شیعه هم نباشید، شخص

عاقل - نه شخص دیوانه - در این دنیا چه کار می کند؟
چه راهی را برای زندگی و ارتباطات خودش انتخاب
می کند؟ این راه زندگی است؟! آدم دائماً از این
حرف دریاورد، دائم از آن حرف دریاورد و مدام
از این مسئله [حرف دریاورد]!

در همین سفر، دوسه شب پیش در مجلسی بودم.
گفتند: «آقا راجع به شما اخیراً یک مطلبی شنیدم که
می خواهم بگویم [تا بدانم] درست است؟» گفتم:
«اصلاً نمی خواهم بگویم.» گفت: «می خواهم خودم
بفهمم.» گفتم: «نمی خواهم بفهمی، اصلاً
نمی خواهم بگویم!» گفتم: «چه می خواهی بگویم؟
حرفی را بزنی و ما نسبت به یک شخص سوءظنی
پیدا بکنیم، حالا به شما جواب بدهیم یا ندهیم! این
اصلاً ارزش دارد؟! من که تا الآن چیزی نمی دانم؛
چیزی در ذهنم بیاید که من را گرفتار کند،
می ارزد؟!»

خب [در نهایت] اتفاق افتاد دیگر، آن بنده خدا
نتوانست طاقت بیاورد؛ البتّه آن قضیه را نه، [ولی]
بالآخره دو قضیه دیگر نقل کرد. تا الآن چهار روز

است فکر ما را دربرگرفته است؛ حرم می‌رفتیم
[می‌دیدیم] عجب! این [به ذهن می‌آید]. بیرون
می‌آمدیم این [در ذهن بود]. چرندِ چرند است!
اصلاً حیف است واقعاً اسمش را چرند بگوییم.

حالا این مجلس و این صحبت و این شنیدن برای
یک عاقل، یعنی برای ما [چه فایده‌ای دارد؟!]. آخر
ما که می‌خواهیم حرم امام رضا برویم، با این فکر و
خیال برویم بهتر است یا بدون این فکر؟ کدام بهتر
است؟ در کدام [حالت] بهتر زیارت را می‌فهمیم؟
در کدام موقعیت بهتر می‌توانیم حضور داشته باشیم؟
در چه حالی می‌توانیم نمازمان را بهتر بخوانیم؟
[اصلاً] می‌خواهیم بخوابیم، راه برویم، بنشینیم [آن
مسئله در ذهنمان می‌آید]. همین الآن که من با شما
صحبت می‌کنم، آن قضیه دوباره در ذهنم آمد که
فلان کس در این قضیه راجع به ما این حرف را زده
است. التفات می‌کنید! خب حالا [اگر می‌تواند،
اصلاً] نشنود! نشنود که بهتر است.

کجا بودیم، به کجا رفتیم! عیب ندارد، بالأخره
اینها مطالبی است که ایراد آن ان شاء الله ضرری ندارد
حالا اگر [نفعی هم نداشته باشد] رفقا همه می‌دانند

دیگر، اطلاع دارند، شاید هم بهتر از ما بدانند، تجربه آنها هم شاید بیشتر باشد.

کلام حکیمانه علامه طهرانی راجع به

غیبت

درست یادم می‌آید من هشت‌ساله بودم و کلاس دوم ابتدایی بودم، در جلسات جمعه که آن موقع سیار و گردشی بود، یک روز مرحوم آقا راجع به این قضیه صحبت می‌کردند. چون آن موقع وقتی که ما می‌رفتیم در جلسات و بیرون می‌آمدیم، مجبور بودیم مطالبی را که مرحوم آقا گفته‌اند پس بدهیم؛ یعنی ایشان از ما سؤال می‌کردند: «ما امروز در جلسه چه گفتیم؟» چون جلسات ایشان قصه داشت، اول، قصه‌های آن یاد ما می‌ماند. شروع می‌کردیم تعریف کردن. می‌گفتند که «بیا خانه برای مادرت بگو من چه گفته‌ام.» ما که قصه‌ها را می‌گفتیم، یک خُرده به ذهنمان فشار می‌آوردیم، چند جمله هم از این طرف و آن طرف جور می‌کردیم و بالأخره یک قسمی ما نمی‌گذاشتیم خیلی کار خراب باشد! ولی قصه‌ها خوب یادم است.

یادم است یک روز ایشان به مناسبتی در

صحبت‌هایشان راجع به غیبت و اینها صحبت می‌کردند که مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: «گرچه می‌گویند گفتن عیب ظاهر مردم حرام نیست ولی واجب هم که نیست.» فرض کنید کسی عیب علنی و یک گناه علنی دارد، حالا شخصی کاری می‌کند و دیگران هم می‌دانند؛ آیا درست است انسان این عیب را به‌طور علنی بگوید و تعریف کند؟ کاری کرده است دیگر! چه کار دارید؟!

بعد ایشان می‌فرمودند که اگر شخصی غیبت کسی را کرد - [برخلاف آنچه] معروف است - نباید برود و به او بگوید که «من غیبت شما را کردم، راضی باشید»؛ چون ممکن است این عمل خلافی که انجام داده است، به گوش او نرسیده باشد. من باب مثال فقط به یک رفیقش گفته باشد: «فلان کس فلان کار خلاف را انجام می‌دهد.» شاید این رفیقش رعایت مسئله را کند و نرود بگوید، بعد خود این شخص برود بگوید: ما غیبت شما را کردیم. این کار که بدتر است، اینکه دیگر خلاف است؛ یعنی خود غیبت کردن یک عمل خلاف است، افشاء این غیبت

و ایجاد تفکر در شخص، یک عمل [خلاف] دیگری است. آن را چه کار کنیم؟ آن وقت در اینجا دو کار خلاف انجام شده است: یکی انسان غیبت برادر مؤمن را کرده است؛ دوم ذهن او را نسبت به این جریان پریشان کرده است.

نرود به فردی که غیبتش را کرده بگوید! بله اگر به گوش او رسید و متوجه شد که آن شخص مطلع شده، باید برود و رضایت و حلالیت بطلبد و اظهار توبه و پشیمانی کند و خلاصه رضایت او را به دست بیاورد؛ ولی [در غیر این صورت] نباید بگوید.

بعد ایشان آنجا فرمودند:

من در اینجا به رفقا می‌گویم: (حالا شوخی یا جدی، هر چه بود بالأخره یک مطلب است) رفقا غیبت ما را هر چه می‌خواهند بکنند، بکنند! اما به گوش ما نرسانند که آقا ما غیبت شما را کردیم و راجع به شما فلان حرف را زدیم؛ زیرا من در وضعیتی هستم که نسبت به برادران ایمانی خودم، صدق و صفای ضمیر دارم و آن خلوص و صفای ضمیر، موجب آرامش من است. این آرامش را از من سلب نکنید!

این نکته‌ای که از مرحوم آقا عرض کردم، الآن به نظر رسید. توجه کنید چقدر حرف مهمی است! ایشان می‌خواهند بگویند که من الآن با رفقا ارتباط دارم،^۱ در رفت و آمدم، منزلشان می‌روم، [آنها را] در

^۱ البته این قضیه برای حدوداً چهل سال پیش است. دقیقاً یادم هست در منزل چه کسی بوده است و از رفقای سابق ایشان بوده که بعد دیگر ارتباط نداشتند. إن شاء الله خدا او را حفظ کند، آدم خوبی است ولیکن علی‌کل حال دیگر توفیق رفاقت با مرحوم آقا را پیدا نکرد؛ ولی از زمره آن افرادی [بود]

مسجد می بینم، با آنها محشور هستیم، من با یک صفا و خلوص نیتی با آنها برخورد می کنم، چشمم در چشم آنها می افتد و سلام و علیک می کنیم؛ اگر متوجه بشوم که شخصی غیبت مرا کرده است، به آن ذهنیت لطمه می خورد. حالا تا چه موقع این از ذهن پاک شود و بیرون برود! لذا غیبت می خواهید بکنید، بکنید! اما آن فرد به من نگوید که فلان شخص غیبت شما را کرده است. آن حلال! آن هیچ! این قسم دوم. و این واقعاً چقدر عجیب است، واقعاً چقدر این مسئله در سلوک حیاتی است و چقدر باعث توقف انسان می شود! اشتداد افکار در ذهن انسان و هجوم مسائلی که ذهن صاف انسان را دستخوش تموج و خیال می کند.

آدم اگر نداند که چه مسئله ای راجع به او گفتند [ذهنیت صافی دارد]؛ مثلاً شخص می رود در جاهای [عبادی] مختلفی که هست [برای دیگری] دعا می کند و نسبت به او نظر صافی دارد؛ نه خوب نه بد، علی کل حال اصلاً هیچ [چیز] در ذهن نمی آورد. اما

که با مرحوم آقا بودند. آن شخص به مرحوم آقا محبت داشت.

همین که یک مرتبه خاطره‌ای از یک شخص در ذهن

انسان آمد [دیگر صفای ذهنش از بین می‌رود].

اتفاقاً با اینکه به این بنده خدا گفتم نگو! گفت: نه

[نمی‌گویم ولی] وقتی دوتا شد، دید که نمی‌تواند

[جلوی خودش را بگیرد]؛ از شخصی یک قضیه

گفت و از فردی [قضیه دیگر]، اتفاقاً هر دو قضیه‌اش

هم درست است؛ یعنی دو قضیه خلاف [که اتفاق

افتاده و] تأیید می‌کند همان افکار ما را نسبت به

بعضی از مسائل [سابق که از آن فرد متخلف

می‌دانستیم و این خلاف] عیناً همان است [که از آن

شخص توقع می‌رفت]؛ یعنی هیچ تفاوت نمی‌کند.

اما حالا [اگر] این مطلب به گوشمان نمی‌رسید

بہتر نبود؟! البتہ حالا کہ دیگر ہمہ این مطالب گذشتہ

و دیگر پروندہ اینها بستہ شدہ است؛ ولی انسان

دوبارہ بخواہد بہ آن جریانات و مسائل برگردد، این

عقب گرد است دیگر دائماً انسان بخواہد عقب گرد

کند [صحیح نیست].

تأکید بزرگان بر کتمان و حمل بر صحت

کردن عیوب دیگران

لذا اولیاء خدا ہمیشہ بہ افراد دستور بہ کتمان

می‌دادند: «اگر مطلبی از کسی دیدید در نظر نیاورید، مسئله‌ای را دیدید حمل بر صحت کنید، حرفی را شنیدید نزد خودتان باشد! چون تمام آفت‌هایی که در مسیر هدایت برای انسان پیدا می‌شود، از این قضیه نشئت می‌گیرد.» و نسبت به این مطلب ما إلى ماشاءالله تجربه داریم. اصلاً یک عده بی‌کار و بی‌عار و بی‌ارزش، دنبال این هستند که دائماً حرف درست کنند.

در همان سنوات قبل، یک روز من در منزل مرحوم آقا نشسته بودم، دیدم یک شخص طلبه‌ای آمد، گفت: آقا! من می‌خواهم از یک شخص، راجع به قضیه‌ای که در مورد شما گفته است، مطلبی نقل کنم. گفتم: این مطلب انتقاد است یا مدح و تمجید و تحسین؟ گفت: انتقاد است (از یک شخص که حرفی زده است). گفتم: شما چه درسی می‌خوانید؟ گفت: من الآن مشغول مُطوَّل هستم و مُغنی هم می‌خوانم، به‌اضافهٔ منطق. گفتم: «احسنت! احسنت!» یک شعر از او سؤال کردم: بگو بینم این شعر معنایش چیست؟

قد أصبحت أُمّ الخیارِ تدَّعی *** علی ذنبًا كُلَّهُ لم أصنع

در اینجا اختلاف است که **كُلُّهُ لَمْ اصْنَعِي** باشد،

یا **كُلُّهُ لَمْ اصْنَعِي** باشد به نظر شما کدام درست

است؟ گفت: نمی‌دانم. گفتم: شما به جای این

حرف‌ها برو مطالعه کن تا بدانی!

آقا جان گوش دادی؟! به شما چه ارتباطی دارد

که فلان کس این حرف را زده است یا نزده است؟!!

شما یک طلبه هستی، باید بروی درست را بخوانی!

فردا این درس به داد تو می‌رسد نه نقل این حرف و

آن حرف، این درس برای تو می‌ماند که الآن در مقابل

من [بتوانی] بگویی **كُلُّهُ لَمْ اصْنَعِي** یا **كُلُّهُ لَمْ اصْنَعِي**

درست است و در کجا **كُلُّهُ** و در کجا **كُلُّهُ** می‌گویند!

گفتم: شما مرا قبول دارید یا قبول ندارید؟ گفت:

بله. گفتم: می‌دانید چرا من این طور شده‌ام؟ به خاطر

اینکه وقتی در سن شما بودم دنبال این حرف‌ها

نگشته‌ام. در همان حال که ما در این حرف‌ها بودیم،

دیگران [مشغول غیبت] بودند!

من این [مطالب] را به رفقای طلبه‌ام می‌گویم، به

¹المطول؛ ج ۱، ص ۶۲؛ مفتاح العلوم (السکاکي)، ج ۱، ص ۵۰۴.

دوستانی می‌گویم که طالب علوم دینی و شاگردان امام صادق هستند. قدرت‌ان را بدانید! خیلی فرق می‌کند! شخصی شاگرد امام صادق باشد یا شاگرد پاستور^۱ و کُخ^۲ و از این آدم‌های عرقی و ورقی باشد. خیلی تفاوت می‌کند!

تفاوت شاگردان مکتب امام صادق با افراد دیگر

شاگرد امام صادق کسی است که بداند امام صادق علیه السلام از او چه توقعی دارد و چه می‌خواهد! رفقای طلبه ما باید متوجه این قضیه باشند که عمر خود را به آن چیزی بگذرانند که بعد از گذشت سی سال دیگر، احساس کنند [که] آنچه در این مدت طی شده، تازه الآن به دردشان می‌خورد، الآن می‌توانند از آن استفاده کنند و الآن چراغ برای افراد و راهنمایی خودشان است.

در این زمان، عالم اسلام و عالم تشیع و مکتب امام زمان به شما محتاج است؛ ولی [منظور از]

^۱ لویی پاستور (Louis Pasteur): شیمی‌دان و زیست‌شناس مشهور فرانسوی.

^۲ روبرت کُخ (Robert Koch): پزشک و دانشمند مشهور آلمانی.

محتاج است نه اینکه خدای ناکرده یک وقت تلقی بشود که احتیاج به معنای نیاز است؛ نه [این طور نیست]. [امام زمان به هیچ کس محتاج نیست و نیازی به هیچ کس ندارد. و [بلکه] تمام عوالم وجود، احتیاج و نیاز به او دارد و همه، دست گدایی به سمت او داریم. او غنی است و ما فقیر هستیم؛ او عالم است و همه ما جاهل هستیم؛ او مفیض است و همه ما مستفید هستیم. امام اوست و این دو کلمه علمی را که ما یاد می گیریم از ناحیه امام زمان است!

منظور من از احتیاج، یعنی احتیاج ظاهر؛ یعنی در این موقعیت، شما رفقا و طلاب هستید که ان شاء الله می توانید به حول و قوه خدا و به توفیق از جانب امام علیه السلام، آنچه را که مورد نظر حضرت است را بیان کنید؛ نه چیز دیگری را، نه سلیقه و تفکر دیگری را، نه اشکال و چیزهای من درآوردی دیگری را! چون مقتدای شما، مرحوم آقا، فقط روی این مسئله پافشاری می کرد و روی این قضیه انگشت می گذاشت و بس! و فکرش جای دیگر نرفت و

گفت ما فقط از یک نفر حرف می شنویم و بس! آن هم از امام صادق، آن هم از امام زمان! هیچ چیز دیگری برای ما مطرح نیست، هرچه می خواهد باشد.

شما دنبال این مکتب هستید؛ لذا خیلی باید قدر خودتان را بدانید! این مسئله آسان به دست شما نیامده است. خون دل‌ها خورده شده تا این قضیه به اینجا رسیده است بزرگان به مرض‌ها افتادند تا این مطلب به دست شما رسیده است بزرگان به بیمارستان‌ها کشیده شده‌اند، در بستر بیماری‌ها افتاده‌اند و با انواع ناراحتی‌ها و ابتلائات دست‌وپنجه نرم کرده‌اند تا اینکه این مطلب الآن به دست من و شما افتاده است!

جایگاه و ارزش مکتب علامه طهرانی

شما بروید و ببینید دیگر! کسی جلوی شما را که نگرفته است؛ آیا بنده گفته‌ام اینجا بیاید؟! یا اینکه شما بنده را مجبور کرده‌اید؟! در این قضیه من و شما یکسان هستیم و هیچ تفاوتی و فرقی نمی‌کند. منتها شما به واسطه محبت و لطفی که دارید ما را در اینجا می‌نشانید و می‌گویید آقا حرف بزنید! ما می‌گوییم

چشم و حرف می‌زنیم؛ از آنچه را که شنیدیم، دیدیم و تجربه کردیم برای دوستان بیان می‌کنیم و الا همه یکی هستیم و فرقی نمی‌کند؛ بنده هم مثل شما هستم، همین حرف را هم شما به من بزنید! چه تفاوتی می‌کند؟!

ما رفته‌ایم [و همه جا را] گشته‌ایم. خیال نکنید من که الآن با شما صحبت می‌کنم فقط مرحوم پدرم را دیدم! نه، ما از آن بچه‌های چموشی بودیم که به این زودی تسلیم نمی‌شدیم! یک وقت شما تصور نکنید چون حالا ایشان پدر ما بودند و انتساب [به او روی من تاثیرگذار بود.] -دأب هم همین است؛ علی‌کل حال بچه‌های هر پدری هم طبعاً باید به همان کیفیت [باشند!] -نه خیر، بنده این طور نبودم.

تابه حال من این را نزد رفقا نگفتم و کسی هم خبر ندارد: ما همه جا رفتیم؛ حتی من نزد سران صوفیه هم رفتم، نزد آن کسانی که [با مسائل غیرظاهری] ارتباط دارند رفتم، نزد آن کسانی که مدعی بعضی از مسائل و مقامات هستند رفتم؛ جلساتی در شهرستان‌ها و اینجا داشته‌ام و کسی

نمی‌داند. ولی [فهمیدم در جاهای دیگر] هیچ خبری نیست، هیچ خبری! بعد از اینکه همه را دیدیم و در این مکتب آمدیم، [با خود فکر کردیم که] آقا اصلاً چه بگوییم؟! دیگر تمام آن مطالب برای ما بی‌معنا [شده است].

جاهایی [وجود دارد] که آنچه به ذهن شما می‌آید، در آنجا انجام می‌دهند. دیگر بالاتر از این [تصور می‌کنید]! اما وقتی که در این مکتب و [مسیر] می‌آییم، می‌بینیم عجیب! اصلاً اینجا کجا، جاها و مسائل دیگر کجا؟! آنها هم آدم‌های خوبی هستند، خدای‌ناکرده بنده قصد تعریض ندارم، ولی بحث [مربوط] به مقامات و مراتب تشکیک است و صحبت در آن مسائل است.

من در اینجا به ضرس قاطع می‌گویم که بدانید! این معرفتی که در این مکتب نصیب انسان می‌شود، در هیچ‌جا پیدا نخواهید کرد! باید قدر آنچه را ما در این مکتب به دست می‌آوریم بدانیم، و قدرش را نمی‌دانیم! اوقاتمان را به بطالت، به حرف و نقل، به جلسات، به این طرف و آن طرف می‌گذرانیم. نمی‌دانیم که چگونه [این معرفت] به دست آمده

است!

بارها مرحوم آقا می فرمودند:

این رفقای ما نمی دانند چه گوهری به دست آورده اند. خیال می کنند اینجا هم مثل جاهای دیگر است؛ اطلاع ندارند و نمی دانند چه به دست آورده اند و چه نفوس قدسی در این راه فدا شده است تا اینکه بخواه این مطالب، مناعت، کرامت و علو درجات و ارزش ها را به دیگران منتقل کند.

شما الآن کتاب های مرحوم آقا را مطالعه کنید و

بروید کتاب های دیگر را هم ببینید! -آنهایی که اهل

علم هستند می توانند [تشخیص دهند]- واقعاً آن

قسم که مرحوم آقا این مطالب را در کتاب هایشان

تقریر و بیان کرده و واقع را گفته اند، اگر شما کتاب

دیگری دیدید، نزد من بیاورید! از الآن، هشتم ماه

رمضان و تا هشتم ماه رمضان سال بعد، به همه یک

سال فرجه می دهیم؛ بگویید: این مطالبی که ایشان

گفته اند به این کیفیت، در این حد، فلان شخص در

فلان کتاب هم نقل کرده است. بیاورید! شاید ما

اطلاع نداشته باشیم! این چه مسئله ای است؟! انسان

باید استفاده کند دیگر! حالا یک عده، نه می توانند به

آنجا برسند و نه می توانند ببینند [دیگران به آنجا

رسیده اند] و دائماً شروع می کنند به [شبهه افکنی].

تبیین کلام مرحوم قاضی راجع به مجالس

اولیاء

لذا مرحوم قاضی می فرمودند: «در تمام دنیا من

گردش کردم و مانند این مجلس نیافتم.» مرحوم قاضی راست و درست می‌گوید؛ چون آن هیمنه و اشرافِ روحِ معنویتی که در جلسهٔ مرحوم قاضی هست، به آن رتبه و مقام و درجه، در جای دیگری نیست.

بله، ممکن است در جاهای دیگر، مجالس دیگری باشد، روضه، هیئت، سینه‌زنی و مسجد باشد و افراد خوبی باشند. هر کدام از اینها مسائلی [مخصوص به خود دارند].

اما آن مجلسی که یک ولیّ الهی، ولیّ فانیِ باقیِ عالمِ بامرِ الله و بالله و فی الله، ادارهٔ امور تربیتیِ عدّه‌ای را بر اساس رساندن و رسیدن به همان مبدئی که مافوق آن مبدأ متصور نیست به دست بگیرد، کجا پیدا می‌شود؟! مسئله این است که مجالس و مطالب زیاد است؛ اما بحث در چگونگی آنها است و مطالبی که مطرح می‌شود از چه نفسی بیرون می‌آید و با چه انگیزه‌ها و صفات و غرائزی ترکیب می‌شود. صحبت در آن است!

لذا در اینجا امام سجّاد علیه السّلام که می‌فرماید:

«و العائدُ علیهم بِتَحْنِنٍ رَأْفَتِک» می‌خواهد

بفرماید: هر قدمی که ما الآن برمی داریم، تحنُّنِ رأفتِ تو است. برای همه باید این مسئله تجربه شده باشد که در هر جا که ما بنخواهیم به خود بگیریم [اشتباه کردیم].

الآن وقتی من در این عبارتهای بعد نگاه کردم، دیدم که واقعاً عجیب است. ان شاء الله برای شبهای بعد [بیان می کنم]. رفقا خسته شدند دیگر، درست است؟! ان شاء الله شدند!

واقعاً حضرت در اینجا پرده برمی دارد. من که این طور هستم (این طور می فهمم) لابد رفقا هم این طور هستند. واقعاً هر چه دعای ابو حمزه را من می خوانم، انگار دقیقاً امام سجاد جای یک یک ما نشسته است و دارد از زبان ما می گوید. اصلاً مو نمی زند؛ حالاتمان، خصوصیاتمان و رفتارمان [را دقیق بیان می کند].

تأثیر دعای ابو حمزه و حدیث عنوان

بصری بر معرفت

به اعتقاد من می شود گفت: این دعای ابی حمزه، زندگینامه انسان است، از بدو تولد که در این دنیا می آید تا وقتی که از این دنیا می رود. این یک

بیوگرافی [می باشد که] تمام خصوصیات و احوال و اطواری که [در انسان هست را بیان می کند]. در مضامین، خیلی شبیه مضامینِ دعای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عرفه است.

اصلاً به اعتقاد من باید ما این دعای ابی حمزه را مطالعه کنیم! یعنی اختصاص به ماه رمضان ندارد. مثلاً در طول سال [بخوانیم]. همان طوری که مرحوم آقا و بزرگان می فرمودند: «رفقا حدیث عنوان بصری را هفته ای یکی دو مرتبه مطالعه کنند!» الان من از رفقا سؤال می کنم: حدیث عنوان بصری را چند دفعه تا حالا مطالعه کرده اید؟ البته خود من هم همین طور جزء آن هستم، من که مطالعه نکردم؛ من حدوداً هفته ای یک مرتبه مطالعه می کنم ولی هفته ای دو مرتبه نه، در حالی که ایشان می فرمودند: «ما در نجف که بودیم هفته ای دو مرتبه مطالعه می کردیم

آن عنوان بصری ای را که نوشتند و در کتابچه نازکشان است، الان [در طبقه] بالا نزد من است؛ زمانی که در نجف بودند یک کتابچه نازک (حدیث عنوان بصری) در جیب خود گذاشته بودند، می گفتند که من [آن را] مطالعه می کنم. با مرگب و

خودنویس آبی رنگ، نوشته بودند.

این بی جهت نیست. یعنی واقعاً وقتی که انسان این مطالب را [می بیند شگفت زده می شود]، یعنی عجیب است دیگر! اگر ما الآن بخواهیم دستورالعملی برای رفتار و حرکات خودمان پیدا کنیم، چه کار کنیم؟ برویم روح القوانین مونتسکیو^۱ را مطالعه کنیم؟ چه چیزی مطالعه کنیم؟ شما کدام مطلبی بالاتر از این دعای ابی حمزه می توانید پیدا بکنید که بیاورید و جلویتان بگذارید و ببینید امام در اینجا چه فرموده است؟ حالات ما چطور است؟ ارتباط خدا با ما چطور است؟ نقائص ما چطوری است؟ توقعی که خدا در اینجا از ما دارد چیست؟ حضرت در اینجا چه راهی برای درمان و مداوا پیشنهاد می کند؟ این عجیب است دیگر! اینکه همه بزرگان این مطالب را می خواندند بیخود نبوده است دیگر، به آنها عمل می کردند، تا اینکه به آن مقام و مرتبه رسیدند.

^۱ بارون دو مونتسکیو (Baron de montesquieu): از شخصیت های برجسته سیاسی فرانسه که در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی زندگی می کرده است.

علی کل حال، خداوند و پروردگار در ارتباط با
بندگان، به خصوص در مرتبه بالا با آن بندگان،
حالت استمرار دارد و این مطلب را انسان باید درک
کند! ان شاء الله فرداشب اگر خداوند توفیق بدهد
خدمت رفقا عرض خواهم کرد که انسان چطور باید
از این فرصتهایی که خدا برای او پیش می آورد،
استفاده کند و چطور نباید این فرصت‌ها او را به
اشتباه بیندازد! خیلی مهم است؛ از یک طرف این
فرصت‌ها، این «**تَحَنُّنِ رَأْفَتِ**»ها، اینها که برای انسان
پیدا می شود، انسان سریع بگیرد و نگذارد فرار کنند
و از طرف دیگر مبادا اینها موجب گول خوردن و
غَرّه شدن و اغفالِ نفس بشود و آن اثر واقعی و حقیقی
خودش را نگذارد! بلکه خدای ناکرده اثر خلاف بر
نفس بگذارد. ان شاء الله تا فرصت و مجال دیگر.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ